



وزارت معارف

ریاست انکشاف نصاب تعلیمی

و تألیف کتب درسی

دري

صنف دوازدهم

برای مکاتب پشتو زبان



سال چاپ: ۱۳۸۸ هـ . ش.



وزارت معارف

ریاست انکشاف نصاب تعلیمی

و تألیف کتب درسی

دری

صنف دوازدهم

برای مکاتب پشتو زبان

کتابهای درسی متعلق به وزارت معارف بوده خرید و فروش آن در بازار جداً ممنوع است. با متخلفان برخورد قانونی صورت می‌گیرد.

سال چاپ: ۱۳۸۸ هـ . ش.

کمیته تجدید نظر

کمیته محتوا و لسان:

- الحاج سید محمود پایمناری عضو علمی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- شکیلا شمس هاشمی آمر دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- غلام سرور بغلانی عضو علمی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- محمد نسیم فقیری متخصص زبان و ادبیات دیپارتمنت دری.
- دکتور شفیقه یارقین مشاور و رئیس امور تربیوی وزارت معارف.
- پوهنوال حمیدالله ویدا عضو شورای علمی وزارت معارف.

کمیته دینی، سیاسی و فرهنگی:

- دکتور محمد یوسف نیازی مشاور وزارت معارف.
- محمد آصف ننگ رئیس نشرات و اطلاعات وزارت معارف.
- عارف الله عضو دیپارتمنت علوم دینی.

کمیته نظارت:

- دکتور عبدالغفور غزنوی معین انکشاف نصاب تعلیمی، مرکز ساینس و نشرات وزارت معارف
رئیس کمیته
- محمد صدیق پتمن معین تدریسی وزارت معارف
عضو
- معاون سرمؤلف عبدالظاهر گلستانی رئیس انکشاف نصاب تعلیمی و تالیف کتب درسی عضو

کمپوز و دیزاین:

- حمیدالله غفاری میرمحمد سهیل انصاری.

بسم الله الرحمن الرحيم

پیام

خداوند جل جلاله را سپاسگزاریم که در نتیجه اراده راسخ و قربانی های ملت مجاهد ما و مساعی جمیله سازمان ملل متحد و کشورهای بشردوست جهان، صلح سراسری و نظام سیاسی مشروع در کشور استقرار یافت و به مصیبت چندین ساله ناشی از جنگ پایان داد. دولت جمهوری اسلامی افغانستان و در رأس جلالتمآب حامد کرزی از بدو تاسیس نظام مردمی حاکم، به منظور نیل به اهداف والای ملی، طرح پروگرام های نوینی را در تمام عرصه های باز سازی و انکشافی کشور در دستور کار خویش قرار داده است. با سپاس بیکران از حمایت بیدریغ و رهنمودهای داهیانه جلالتمآب شان تلاشهای پیگیر و اقدامات موثری در عرصه تعلیم و تربیه و در راستای نوسازی و شکوفایی معارف و تربیت نسل جوان به مثابه افراد دارای روحیه اسلامی، وحدت ملی، انسانهای متمدن و مسلمانان واقعی و نیرومند در مرحله تطبیق قرار دارد، که خیلی ها ارزنده و حایز اهمیت است. وزارت معارف در راستای طرحها و ابتکاراتی که در جهت بازسازی معارف افغانستان روی دست دارد، ریاست انکشاف نصاب تعلیمی و تالیف کتب درسی را موظف گردانید، تا از یک طرف مشکل کمبود و نبود کتب درسی مکاتب را رفع نماید و از جانب دیگر در روشنی پالیسی و اهداف علمی و فرهنگی دولت جمهوری اسلامی افغانستان به تهیه و تدوین نصاب تعلیمی واحد که جوابگوی نیازمندیهای حال و آینده کشور باشد، بپردازد.

هدف نصاب تعلیمی جدید، تربیت و تعلیم اسلامی و علمی اولاد وطن که با مقتضیات جامعه ما و معیارهای بین المللی موافق بوده و در راستای محتوای آن تفکر سالم را در اندیشه اطفال، نوجوانان و جوانان دانش آموز تقویت نماید و آنان را با دست آوردهای دانش نوین آشنا سازند، می باشد. جوانان کشور ما باید مسلمانان متدین، وطندوست، مردم دوست، مجهز با زیور علم و کمال بار آیند و با انکشاف علوم و پیشرفت تمدن معاصر آشنایی حاصل نموده، با عزم راسخ از تحولات جدید و مثبتی که به میان آمده، مستفید گردند. آنها به منظور ساختن افغانستان نوین و ایجاد جامعه مرفه، علاوه بر تحولات ساینس و تکنالوژی، بایست از اساسات علوم انسانی، حقوق بشر، صلح، وحدت ملی و همزیستی مسالمت آمیز آگاه بوده، وطندوستی، حفظ محیط سالم زیست، مبارزه با جهل و تولید و قاچاق مواد مخدر را در اولویت های امور تعلیمی و آموزشی خود قرار دهند.

از معلمان صدیق، دلسوز و با تجربه ما که در تطبیق نصاب تعلیمی جدید، مسؤولیت عظیم آموزش و پرورش اولاد کشور را به عهده دارند و از سایر شخصیت های علمی، فرهنگی و دانشمندان عرصه معارف کشور تمنا داریم، با ارائه نظریات و پیشنهادات سازنده خویش مؤلفان ما را در تألیف و بهبود کتب درسی همکاری نمایند.

همچنان از کشورها و سازمان های محترم تمویل کننده (دانیدا، یونیسف، یونیسکو، بانک جهانی و اداره انکشاف بین المللی ایالات متحده امریکا) که در چاپ کتب، وزارت معارف را همکاری مادی نموده اند، سپاسگزار هستیم.

امیدواریم تمام شاگردان عزیز، معلمان گرامی، مادران و پدران محترم در حفظ کتابهای درسی از هیچگونه کمک و همکاری دریغ نفرمایند.

فاروق وردک

وزیر معارف جمهوری اسلامی افغانستان

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱	حمد باری تعالی
۳	نعت رسول مقبول ﷺ
۵	عظمت حضرت محمد ﷺ
۸	بهار
۱۰	رعایت ادب
۱۲	حکایت
۱۳	بهار
۱۵	امیر المؤمنین ذو النورین عثمان بن عفان ؓ
۱۷	دشمن دانا و دوست نادان
۱۹	آینده
۲۰	هنر
۲۲	حکایت
۲۳	حقوق انسان در زنده گی
۲۴	پند
۲۵	سخنان حضرت علی مرتضیٰ ؓ
۲۷	غزلی از حافظ
۲۹	حکایت
۳۰	رستگاری
۳۱	بخور تا توانی به بازوی خویش
۳۳	ابراهیم ادهم رحمه الله علیه
۳۵	نشانه خردمندی
۳۶	حکایت
۳۸	گفته های بزرگان
۳۹	سه دوست
۴۲	اندرزها

۴۳	علم آدمیت است
۴۴	حکایت
۴۷	چشمه و سنگ
۴۸	"وات" و اختراع ماشین بخار
۴۹	حکایت
۵۱	نصیحت
۵۲	نصایح لقمان حکیم <small>رحمة الله عليه</small>
۵۳	علامه قاری نیک محمد مرحوم
۵۶	حکایت
۵۸	چو بد کردی مباش ایمن زآفات
۵۹	ضرب المثل‌هایی از فرهنگ مردم ما
۶۰	فروتنی و تکبر
۶۱	بخش: دستور زبان
۶۲	صفت توصیفی
۶۴	صفت در جمله
۶۵	فعل معلوم و مجهول
۶۶	عبارت اضافی
۶۷	نشانه گذاری
۷۲	مناجات

حمد باری تعالی

برتر از سیر و جستجوی همه
شاهد جلوهٔ جمال تو اند
در دل ذره‌یی نهان کردی
نبرد ره به حکمت ز قیاس
خرد ژرف بین، دل آگاه
مانده از حکمت تو حیران تر
وی به نور ظهور خود مستور
نی به اقرار کس ترا برهان
نگشاید زبان به (الا الله)
مالک الملک و کبریایی تو
من چه آرم سزای این درگاه؟
خاک چون ره برد به چرخ بلند؟
فعل من درخور رضای تو نیست
پرده پوش من و پناه منی

ای فراتر ز گفتگوی همه
از دل ذره تا سپهر بلند
آنچه پیدا در آسمان کردی
علم گردون نورد ذره شناس
در کمال تو پر شکسته به راه
هر که در راه تست پویان تر
ای نهان گشته در کمال ظهور
نی ز انکار کس ترا نقصان
گر یکی هم در این کهن درگاه
باز هم بر همه خدایی تو
ای که از عجز من توای آگاه
که کنم حضرت ترا خرسند
لب من لایق ثنای تو نیست
تو مرا شاد کن که شاه منی

استاد خلیل الله خلیلی

معنی	لغت
بالا تر	فرا تر
آسمان	سپهر
دنیا	گردون
پنهان	نهران
دانایی	حکمت
دقیق، عمیق	ژرف
ظاهر شدن	ظهور
دلیل	برهان
صاحب دنیا، خداوند ❁	مالک المُلک
ناتوانی	عجز
شایسته، سزاوار	سزا
آسمان	چرخ
صفت و توصیف کردن	ثنا

تمرین:

بیت های (۴، ۵ و ۶) حمد را به نثر تبدیل کنید.

نعت حضرت پیغمبر اکرم ﷺ

محمد کافرینش هست خاکش	هزاران آفرین بر جان پاکش
چراغ افروز چشم اهل بینش	طراز کارگاه آفرینش
ریاحین بخش باغ صبحگاهی	کلید مخزن گنج الهی
به معنی کیمیای خاک آدم	به صورت توتیای چشم عالم
سریر عرش را نعلین او تاج	امین وحی و صاحب سر معراج

من آن تشنه لب غمناک اویم
که او آب من و من خاک اویم

جامی

لغت و معنی:

نعت: (به فتح نون و سکون عین) و صف کردن به نیکی. نعت جمع آن است.

آفرینش: عمل آفریدن خلقت عالم و کائنات.

آفرین: به معنای شادباش گفتن در برابر کار خوبی که کسی انجام داده باشد.

جان: روح و روان.

چراغ افروز چشم اهل بینش: روشن کننده چشم مردمان باطن بین و به حق اعتراف کننده.

طراز کارگاه آفرینش: زینت موجودات و کائنات.

توتیا: دودی که در موقع گداختن سرب در بالای کوره جمع میشود. در عربی نیز

توتیا گویند و نیز نوعی صدف دریایی و همچنین سرمه چشم و مراد معنای آخر.

کیمیا: مأخوذ از یونانی به معنای اختلاط و امتزاج و در اصطلاح قدما ماده-

یی که بوسیله آن بتوان مس را تبدیل به زر کرد و آن را اکسیر هم گفته اند. در

عربی به معنای علم شیمی است.

ریاحین: (بفتح را) جمع ریحان به معنای هر گیاه سبز و خوشبو.

سریر: (به فتح سین و کسر را) تخت پادشاهی و در زبان دری به معنای قوس قزح و کمان رستم نیز گفته شده.

عرش: (به فتح عین و سکون را و شین) تخت و سقف و مقام خیلی عالی و بلند ملکوتی.

نعلین: (به فتح نون و لام) تثنیه نعل، یک جفت کفش.

وحی: (بفتح واو و سکون حا) کلام خداوند ﷻ به پیغمبر نازل میگردد و پیغام نامه را نیز گویند.

امین: (بفتح همزه و کسر میم) امانت دار، طرف اعتماد، درست کار.
باغ صبحگاهی: مراد از باغ بهشت.

ریاحین بخش باغ صبحگاهی کلید مخزن گنج الهی

سبب خوشبویی باغ بهشت وجود آن حضرت ﷺ است. حضرتش صاحب اسرار خداوند ﷻ میباشد.

به معنی کیمیای خاک آدم به صورت توتیای چشم عالم

در عالم معنی قیمت دهنده خاک حضرت آدم ﷺ است. گر چه در عالم ظاهر اولاد حضرت آدم گفته میشود و روشن کننده چشم عالمیان است یعنی تاریکی کفر و جهالت را از انظار مردمان دور کننده، اوست.

عظمت حضرت محمد ﷺ

زنده گی حضرت محمد ﷺ تحول عظیمیست که نه تنها دشمنان اسلام را در اشکال و انواع گوناگون آن در هم کوبید؛ بلکه سراسر دنیای ضمیر و وجدان آدمی را در عرصه زنده گی، حیات انسانی بخشید. سرنگونی بتها، خاموش شدن آتشکده فارس، سقوط چند پایه از قصر کسری، خشک شدن دریاچه ساوه، بشارت دادن حیوانات بی زبان به لهجه انسان و بلند شدن آواز از درختان همه و همه نمایانگر عظمت و جلال آن شخصیت والا و مدبر اسلام است که در ویرانه های ظلمت، نور حق را به پیروزی رسانید.

در طول حیات بشر، فردی را نمیتوان سراغ کرد که این چنین برضد طاغوت به مبارزه دست زده و کمرهمت را به شکستن و در هم کوبیدن آن بسته باشد. چون حضرت محمد ﷺ در دوران کوتاه عمر خویش تحولی را در امور زنده گی جهت نجات بشر از هلاکت تا سرمنزله پیروزی رهبری کرد که در تاریخ بشر هرگز تکرار نخواهد شد. نور این تحول سرتا سر دنیا را در برگرفته و نسل اندر نسل ادامه دارد.

حضرت محمد ﷺ با تأیید و نصرت الهی برای مبارزه و جنگ با انواع طاغوت ها و عوامل آن همچون شرک، کفر، ظلم، تعصبات گوناگون نژادی، لسانی و غیره قد علم نموده و تحول بزرگی را ایجاد نمود. با تدبیر عالی و کاردانی خردمندانه و منطقی و استقامت بی مثال از لحاظ سیاسی نظام پاک اسلامی را تا سرحد کمال تضمین نمود و در بخش نظامی به مبارزه برضد بزرگترین طاغوت های عصر شتافت و در کشمکش و نبرد میان نور و ظلمت پشت اهریمنان زمان را بر خاک سیاه نیستی مالید و برهستی و موجودیت آنها یک سره خط بطلان کشید. حضرت محمد ﷺ در طول مدت کوتاه بیست و سه سال از عمر گرامی اش بعد از بعثت تحولات عمیق و بنیادی را در عرصه های مختلف زنده گی بشری اعم از

فکری، ادبی، سیاسی، عقیدتی، اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی، و غیره به ارمغان آورد.

آنچه را سرور کاینات و اشرف مخلوقات از طرف خدا ﷻ بر بنده گان خداوند ﷻ عرضه کرد و بر مبنای آن تغییر عظیم الشأن بر پا گردید؛ قرآن کریم است که روشنگر راه زنده گی انسان ها است.

انجا که پروردگار عالمیان در کلام پاک خود صراحتاً به مخالفین و کوردلان کفر و عصیان خطاب کرده است: اگر در مورد آنچه که ما بر بنده خود که همانا حضرت محمد ﷺ است؛ فرو فرستاده ایم در شک و تردید هستید! یک سوره همانند آن بیاورید و بخوانید گواهان خود را غیر از خدا و اگر نتوانید و هرگز نخواهید توانست، پس بترسید از آتش دوزخ که هیزم آن مردم و سنگهاست و آماده شده است برای کافران. به این صورت دگرگونی رهایی بخش آن حضرت ﷺ در میان پیچ و خمها و در لابلای ظلمت، شرک و عصیانها راهش را به سوی قله های رفیع کمال انسانیت و صبح روشن امید و زنده گی گشود. باطل پرستی و شرک را سرکوب کرد و برای مردم نشان داد که ذات مقدس الهی منزّه تر از آنست که شریکی داشته باشد، این مفهوم هدایت الهی به زبان حضرت محمد ﷺ به وسیله قرآن کریم بیان شده که خداوند ﷻ با دلیل قاطع فرموده است: اگر جهان را دو خدا میبود، بدون شک جهان نابود میشد.

خلاصه سعی و خدماتی را که حضرت محمد ﷺ در راه اسلام انجام داده است، نمیتوان در چند سطر کوتاه خلاصه نمود. در این درس صرف ذره یی از کارنامه ها و جهاد این رادمرد بزرگ جهان به طور مختصر شرح شد، چون ما پیرو آن جناب ﷺ هستیم، لازم است که در راه حفظ دین و خاک خویش از هیچ گونه فداکاری دریغ نکنیم و در مقابل دشمنان اسلام به مبارزه دوام بدهیم.

معنی	لغت
باتدبیر	مُدبر
درینجا به معنای قیام و قیامت	رستاخیز
بالا تر	برتر
کارزار، جنگ	نبرد
شیطان	اهریمن
تایید کننده	مؤید
هدیه	ارمغان
گناه	عصیان
پاک	منزه

سفارش:

شاگردان یک پارچه نثر بنویسند که لغات این صفحه در آن به کار برده

شود.

بهار

به هر سروی تذرو آواز برداشت
به هر سو کوه و صحرا لاله زار است
صبا مُشک ختن در آستین است
زمین مینووش از اردیبهشت است
قدح در دست ابر نوبهار است
پیایی رشحۀ صهبای ابر است
نسیم از بوی او عنبر شمیم است
سمن چون گلرخان سیمین بناگوش
شکرخند از دهان غنچه ریزد
شراب ارغوانی کرده در جام
چنان کز برگ گل شبنم نریزد
کزان جنبش نیفتد عکس برتاب
به بارانی که خاکش گل نسازد
بود چندان که بنشاندغباری
گرفته شور در شوریده بلبل
خرامان هرطرف زیبا تذروی
به هر شاخی زهر مرغی نوایی است

به هر گلشن هزاری ساز برداشت
مشو غافل که ایام بهار است
جهان رشک نگارستان چین است
زمان عیسی دم و عنبر سرشت است
چو می باران نیسان خوشگوار است
شراب فیض در مینای ابر است
پریشان زلف سنبل از نسیم است
صنوبر چون جوانان دوش بر دوش
سحر نرگس خمارآلوده خیزد
چو مستان ارغوان را دست ایام
سحرگاهان نسیم آهسته خیزد
چنان جنباند اندر آئینه آب
چمن را ابر آذاری نوازد
ترشح های ابر از هر کناری
نقاب افکنده باد از چهره گل
چنان در هر طرف بالیده سروی
کنون اندر سر هرکس هوایی است

میرزا نصیر

معنی	لغت
بلبل.	هزار
خروس دشتی.	تذرو
یعنی دارای نفس همچون عیسی <small>ﷺ</small> که مرده را	عیسی دم
بدان زنده میکرد.	
مانند بهشت.	مینووش
شیشه و صراحی شراب.	مینا
تراوش و ریزش قطرات آب.	رشحه
شراب و می.	صهبا
دارای بوی عنبر که ماده خوشبو است.	عنبرشمیم

سفارش:

- شاگردان د رباره معنای بیت های سوم و چهارم در صنف تبصره نمایند.
- لغتی که معنای آن بلبل نوشته شده به نظر شما کدام معنای دیگر هم دارد.

رعایت ادب

اساس راه دین را بر ادب دان
ادب شد اصل کار و وصل هجران
نشاید بی ادب این ره به سر برد
به چشم حرمت و تعظیم در پیر
به جان میکوش در تعظیم هر پیر
ادب با خالق و خلقان نگهدار
نگهدار ادب شو در همه حال
همیشه بی ادب مهجور باشد
عمل چون با ادب هم یار نبود
به ترک یک ادب محبوب گردی
چو با شی با ادب یا بی معانی
ادب آمد در این ره اصل هر کار

مقرب از ادب گشتند مردان
هم او شد مایه هر درد و درمان
نشاید هیچ کس را داشتن خُرد
نگه کن درهمه، کاین هست توقیر
که تا در دل نیابی زحمت از پیر
که تا کشت امیدت بر دهد بار
که تا مقبول باشد از تو اعمال
مدام از حضرت حق دور باشد
عمل را نزد حضرت بار نبود
یقین با صد هنر معیوب گردی
چو با شی بی ادب زو باز مانی
همی گویم ادب زنهار زنهار

عطار

معنی	لغت
نزدیک	مُقرب
دوری	هجران
احترام	حرمت
بزرگ داشتن	توقیر
بزرگتر	مهتر
ثمر	بار
دور افتاده	مهجور
پنهان و پوشیده	محجوب
به معنای علم	معانی
امان، هرگز	زنهار
حقیر شمردن، خوار دانستن	خرد
مُخفف که این	کاین

سفارش:

- شاگردان معنای لغات را روی تختهٔ صنف داشته باشند و به نوبت در پهلوی هر معنی، کلمه مترادف آنرا بنویسند.

حکایت

شنیدم که: طی در زمان رسول ﷺ
فرستاد لشکر بشیر و نذیر
زنی گفت: من دختر حاتم
کرم کن به جان من ای محترم
به فرمان پیغمبر نیک رای
مروت نبینم رهایی ز بند
همی گفت و گریان بر احوال طی
بخشود آن قوم و دیگر عطا
نکردند منشور ایمان قبول
گرفتند از ایشان گروهی اسیر
بخواهید از این نامور حاکم
که مولای من بود ز اهل کرم
گشادند زنجیرش از دست و پای
به تنها و یارانم اندر کمند
به سمع رسول ﷺ آمد آواز وی
که هرگز نکرد اصل گوهر خطا

بوستان

معنی	لغت
مژده دهنده نیکو کاران	بشیر
ترساننده از عذاب آخرت. بشیر و نذیر از	نذیر
صفات پیغمبر اسلام ﷺ است	
مردانه گی	مروت
در اینجا به معنای پدر	مولا

تمرین

از حکایت چه نتیجه گرفتید؟ بیان دارید!

بهار

ای پیک عشق و مهبط نور خدا بهار
خضرا و خضر بر لب آب بقا بهار
روید ز رهگذار قدوم مبارکت
آیات عشق از رگ هر گل جدا بهار
تو از کدام کوی خرابات آمدی؟
کاین گونه مست و بیخودی سر تا به پا بهار
هرغنچه کز سموم خزان زرد گشته بود
چون گل شگفت از دم باد صبا بهار
صد نخل تر که در چمن از پا فتاده بود
سر زد دو باره تازه از آن ریشه ها بهار
بر این دلیکه گشته اسیر هوا بیار
فرمان عشق از حرم کبریا بهار
بگذشته‌ای تو بی خبر از پهلوی دلم
بی اعتنا به غربت من سالها بهار
من ترک سر نمودم و بگذشته‌ام ز جان
تا زنده‌ام به داغ توام مبتلا بهار
باز آ که در فراق غمت ای بهار حسن
دارم هزار داغ به دل آشنا بهار
آزرده گشت خاطر گلها ز خار غم
پژمرده روح غنچه به بطن عزا بهار

هر جلوه ات که بر چمن لاله می فتد
 سوزد هزار سینه به داغ جفا بهار
 آنجا که سبزه سر نزند غیر خار غم
 یک گام هم تو رنجه نکردی چرا بهار

دلجو حسینی

معنی	لغت
قاصد	پیک
جای فرود آمدن	مهبط
گیاه سبز	خضرا
نشانه ها	آیات
باد گرم (سمپاشی و زهر آگنی)	سموم
درخت خرما	نخل
ماتم، صبر	عزا
ابر برقدار	بارقه
آسمان بلند	سپهربرین

تمرین:

شاگردان به روی یک صفحه، هر زیبایی را که در بهار دیده اند، توصیف کنند.

امیرالمؤمنین ذوالنورین

عثمان بن عفان

نام مبارک شان عثمان و لقبش ذوالنورین^(۱) است. نسب ایشان در پنجمین پشت به رسول خدا ﷺ می رسد؛ یعنی عبد مناف دو فرزند داشت، که از اولاد یکی آن رسول اکرم ﷺ و از اولاد دیگر آن حضرت عثمان ﷺ می باشد و والده حضرت عثمان ﷺ اروی، دختر عمه حضرت رسول الله ﷺ بود؛ یعنی ام حکیم بنت عبدالمطلب.

این ام حکیم همان است که همزمان با والد رسول خدا ﷺ (عبدالله) متولد شده است. پس معلوم می شود، که به نسبت مادر و پدر هر دو قرابت خیلی نزدیکی به آن حضرت ﷺ دارند.

ایشان شش سال پس از واقعه فیل متولد گردیدند و به رهنمایی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ مشرف به دین اسلام شدند. از حضرت عمر ﷺ و حضرت ابوعبیده بن جراح و حضرت عبدالرحمن بن عوف پیشتر به نعمت ایمان نایل شده اند. پیش از اسلام هم خیلی غیور و بسیار سخی بودند. نه شراب نوشیده و نه بت پرستی کرده اند. داماد رسول خدا ﷺ بود. دو دختر آن حضرت ﷺ را یکی بعد دیگر در عقد نکاح خویش در آورده اند. اول با رقیه ازدواج کردند وقتی که او در زمان غزوه بدر فوت نمود؛ با حضرت ام کلثوم ازدواج کردند که او هم در سنه ۹ هـ وفات یافت.

بعد از حضرت عمر فاروق ﷺ به خلافت منتخب شدند. دوازده سال و دوازده روز مسند خلافت را رونق بخشیدند. به تاریخ ۱۸ ذی الحجه سنه ۳۵ هجری به مظلومیت شدیدی از دست باغیان شهید شدند و در جنت البقیع مدفون گردیدند.

1- لقب ذوالنورین به خاطر ازدواج با دو نور دیده حضرت رسول اکرم ﷺ "رقیه و ام کلثوم" به ایشان داده شده است. این افتخار فقط نصیب حضرت عثمان ﷺ شده است و بس.

حضرت عثمان رضی الله عنه در زمان حیات مبارک شان تا یک مدتی وظیفه کتابت وحی را عهده دار بودند و این خدمتی بود که مدح انجام دهنده گان آن در قرآن شریف آمده است.

علاوه از کتابت وحی، نوشتن نامه های آن حضرت رضی الله عنه هم متعلق به ایشان بود. در تمام اعمال صالحه مؤفقیت بزرگی از جانب خداوند تعالی به ایشان عنایت شده بود. حال شب خیزی ایشان تا جایی بود که در همه شب خیلی کم آرام می گرفتند. حضرت عثمان رضی الله عنه مرد سخی بودند. وقتیکه آن حضرت رضی الله عنه هجرت فرموده، وارد مدینه منوره شدند، مردم مدینه نسبت عدم دسترسی به آب شیرین بسیار به تکلیف بودند. فقط یک چاه که در قبضه یک یهود بود، آب شیرین داشت به نام "بئر رومه" و او به هر قیمت که می خواست آبش را می فروخت. آن حضرت رضی الله عنه فرمود: هر کس این چاه را خریده در راه خداوند تعالی وقف کند، به او جنت می رسد.

حضرت عثمان رضی الله عنه آن را خریده وقف نمودند و همچنین یک قطعه زمین را نیز جهت فراخی مسجد نبوی صلی الله علیه و آله خریده و به مسجد وصل ساخت. ایشان همان گونه که در سخاوت نام داشتند؛ در شجاعت نیز نامور بودند. بعد از هجرت که سلسله غزوات آغاز گردید، از غزوه احد گرفته تا تبوک در تمام غزوات شرکت نموده اند که فتوحات زیادی در آنها صورت گرفته است.

(از کتاب خلفای راشدین)

دشمن دانا و دوست نادان

دوستی از دشمن معنی مجوی
آب حیات از دم افعی مجوی
دشمن دانا که غم جان بود
بهتر از آن دوست که نادان بود
کودکی از جمله آزاده گان
رفت بیرون با دوسه همزاده گان
پای چو در راه نهاد آن پسر
پویه همی کرد و درآمد به سر
پایش از آن پویه درآمد زدست
مهر دل و مهره پایش شکست
شد نفس آن دو سه همسال او
تنگتر از حادثه حال او
آنکه ورا دوست ترین بود، گفت:
در بن چاهش نباید نهفت
تا نشود راز چو روز آشکار
تا نشویم از پدرش شرمسار
عاقبت اندیش ترین کودکی
دشمن او بود در ایشان یکی
گفت: همانا که درین همراهمان
صورت این حال نماند نهان
چونکه مرا زینهمه دشمن نهند
تهمت این واقعه برمن نهند

زی پدرش رفت و خبردار کرد
 تا پدرش چاره آن کار کرد
 هر که درو جو هر دانایی است
 بر همه چیزش توانایی است

مخزن الاسرار نظامی

سپارش:

شاگردان شعر بالا را معنی کرده و دو مصراع آن را از بر نمایند.

معنی	لغت
مار بزرگ	افعی
دشمن حقیقی	دشمن معنی
بیباکان، سرخوشها	آزاده گان
همسال، همسن	همزاد
به فرق خوردن، به روی افتیدن	بسر در آمدن
دویدن	پویه
بیخ	بن
پنهان کردن	نهفتن
یقیناً	همانا
گوهر	جوهر

آینده

چراغ امید پیوسته در وادی تاریک آینده می فروزد و رهروان را به خود میخواند؛ اما چه بسا دل اندیشه ساز ما که چشم از روشنی فروبسته، در سیاهی واهمه توده عظیم کار، دشواری، رنج و زنده گی را همچو کوه سهمناک و پر غول می پندارد که سر بر آسمان کشیده و راه رسیدن را از بالا و پست بر ما گرفته از تصور این همه زحمت و خطر همواره درونمان آشفته و لرزان است.

لیکن این سهو دیده پندار است که اندکی را کوهی می بیند و جویباری را دریایی می انگارد. نه تنها غم یک عمر بلکه اگر خوراک یک عمر را برای خوردن یک روزه در مقابل خود انباشته ببینیم وحشت میکنیم.

سهم هر روز تکلیف و کار یکروز بیش نیست. باید خاطر خویش را به تشویش موهوم فرسوده نسازیم. سختی نیامده بسی صعب و مخوف می نماید، نباید از آن استقبال کرد، اگر آمد باید به خوشدلی و بی باکی پذیرفت، چه هر چند ما خندانتر و بی پرواتر باشیم او کوچکتر و بی آزارتر میشود.

کار امروز گران نیست و رنج حاضر بسی آسان، بلکه هیچ است به شرط آنکه وهم فردا را بر آن نیفزایی، چون بیش از مزد روزانه ازین جهان کسی بهره ندارد بیش از بار یک روز نباید به دوش گرفت و چون نعمت فردا نصیب امروز نیست، زحمت نیامده را نباید کشید. باید وظیفه هر ساعت و هر روز را به انجام آورد و باقی را به امید آینده سپرد.

اما کار امروز را هم به فردا نباید گذاشت. فردا روز دیگر و ما موجود دیگری خواهیم بود. تکلیف امروز خود را به عهده فردای دیگری گذاشتن از داد و خرد دور است.

کار ماه و سال را به حصه های روزانه تقسیم کرده هر روز لختی از آن را به منزل برسانیم و از خود خوشنود و سرفراز باشیم، زنده گی آسان و آینده درخشان خواهد بود.

هنر

کمال مرد به فضل است و مردمی و هنر	به ویژه آنکه مر او را بود نژاد و گهر
کرا نژاد و گهر بوده بی کمال و ادب	چو او به هیچ نیرزد، تو اش به هیچ مخر
به استخوان خود ایدرهمی بنازد مرد	خلاف باشد نازش به استخوان پدر
بزرگ مرد کسی را شمر که توأم داشت	نژاد و اصل و گهر با کمال و فضل و هنر
هنر مرد خردمند بس خطیر آید	چنانکه در نظر مرد جوهری، جوهر
کسان بمیرند، اما هنر نمیردشان	یکی به قصهٔ بگذشته‌گان پیش نگر
خوشا هنر که بود مرد را دلیل طریق	خوشا هنر که بود مرد را رفیق سفر
هنر درخت مراد است و بوستان امل	خزانۀ زر و سیم است و کان دُر و گهر

هنر یکی ثمرستی که آدمیش درخت

درخت سوخته باید، اگر نداد ثمر

معنی	لغت
خاص	ویژه
صنعت، فن	هنر
دانا، هوشیار	خردمند
بزرگ	خطیر
سنگ قیمت بها	جوهر
امید، آرزو	امل
کنون، درینجا، اینک	ایدر

تمرین

۱- راجع به هنر یک مضمون بنویسید.

۲- ابیات ذیل را نثر سازید:

هنر درخت مراد است و بوستان امل
 خزانه زر و سیم است و کان دُر و گهر
 هنر یکی ثمرستی که آدمیش درخت
 درخت سوخته باید، اگر نداد ثمر

حکایت

آورده اند که شیخ ابوسعید ابوالخیر روزی در نیشاپور با جمع بسیار به کویی می رفتند. زنی پاره یی خاکستر از بام می انداخت، بعضی از آن بر جامه شیخ افتاد، شیخ از آن متأثر نگشت.

جمع در اضطراب آمدند و خواستند که حرکتی کنند با صاحب خانه، شیخ گفت: آرام گیرید! کسی که مستوجب آتش بود، با او با خاکستر قناعت کنند، بسیار شکر واجب آید.

جمله جمع را وقت خوش گشت و هیچ آزاری به کس نرسانیدند و بسیار بگریستند.

اسرار التوحید

معنی	لغت
کوچه یی	۱- کویی
مقدار	۲- پاره
پریشانی، تشویش	۳- اضطراب
لایق، سزاوار	۴- مستوجب

سفارش:

شاگردان بنویسند که کلمه های " کوه " و " کوی " چه فرق دارد؟
هر یک از این دو کلمه را درجملات مناسب به کار برند.

حقوق انسان در زنده‌گی

در جمله حقوق بر حق انسانها، یکی هم آزادی است که خداوند تعالی توأم با خلقت انسانها آن را در نهاد شان به جا گذاشته است.

آزادی حاوی دو معنی می باشد: نخست، آزادی و استقلالیت و عدم تقید همه تحرکات را شامل می شود و دیگر آزادی به مفهوم خاص آن که همانا رهایی از قید غلامی، اسارت و برده‌گی است.

خوشبختانه شریعت اسلامی به آزادی توجه مبذول داشته و برای دفع اسارت و برده‌گی، ارشادات و اوامری صادر نموده است و مسلمانان را تشویق و تحریک نموده است تا بند اسارت را به هر طریق ممکن بردارند تا یک انسان غلام انسان دیگر نباشد.

مسلمانها از همان روزهای نخست که هنوز قدرت و توان لازم مقابله با دشمنان سرسخت خود را نداشتند گامهای وسیعی در جهت رهایی و استخلاص انسانهای در بند و اسارت زمان جاهلیت برداشته اند که مثال زنده آن آزادی حضرت بلال حبشی[ؓ] اولین مؤذن دین اسلام است.

موضوع غلامی و برده‌گی در عهد جاهلیت، ظلمت و کفر یعنی قبل از طلوع آفتاب اسلام به طرز بسیار فجیع و ناروا شایع بود که خوشبختانه با تأثیر پذیری از همین تشویق و هدایات اسلام مبنی بر آزاد نمودن اسیران و غلامان از قید و بند باداران، سلسله غلامی و باداری خاتمه یافت و این شیوه خشن و نفرت انگیز انسانی در جهان امروز رخت بسته و تقریباً نابود گردیده است.

چنانکه اعلامیه حقوق بشر نیز در مورد حق آزادی انسانها چنین حکم می دارد: "هرکس حق زنده‌گی، آزادی و امنیت شخصی دارد".



۱۶ جوزا ۱۳۸۱
کمیسیون مستقل حقوق بشر
افغانستان

آزادی بیان

حضرت بی بی زینب رضی الله عنها از زنان نامدار تاریخ اسلام است. مبارزه و مقاومت ایشان در راه حق و حقیقت شهرت بی نظیری در تاریخ بشریت دارد، حضرت زینب رضی الله عنها بعد از اسارت در کربلا و انتقال یافتن او به شام در حین اسارت در برابر یزید با جرأت تمام خطبه‌یی با این متن ایراد می‌کند: ((ای پسر ابو سفیان! اگر چه تو امروز کشتار و اسارت ما را غنیمت شمرده‌ای و به آن می‌بالی، اما طولی نمی‌کشد که مجبور می‌گرددی غرامت و تاوان آن را پس بدهی.))

آن روزی است که آنچه از پیش فرستاده‌ای خواهی یافت. ای یزید! از اینکه زمین و آسمان را بر ما تنگ ساخته‌ای و ما را همچون اسیران از سویی به سوی دیگر می‌بری، گمان داری که ما در نزد خدا خوار و پست شده‌ایم و تو در پیشگاه او قرب و منزلت یافته‌ای؟ و با این تصور خام و با نگاه غرور آمیز و شادمانه به اطراف خود می‌نگری؟ از اینکه دنیایت آباد شده است و امور طبق مراد تو می‌چرخد، اما از آخرت بی‌خبری.



۱۶ جوزا ۱۳۸۱
کمیسیون مستقل حقوق بشر
افغانستان

آزادی بیان حق شماس. شما می توانید فکر خود را با هر وسیله‌ی اظهار نمایید.

آزادی بیان از تعرض مصون است.

هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشتار، تصویر و یا وسایل دیگر، با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی اظهار نماید.
(بند اول و دوم ماده ۴۱ و چهارم قانون اساسی افغانستان)

هر انسانی حق دارد که نظر خود را به هر شکلی که مغایر با اصول
شرعی نباشد، آزادانه بیان دارد.

برانگیختن احساسات قومی یا مذهبی و یا چیزی که منجر به
برانگیختن هر نوع حس تبعیض نژادی گردد، جایز نیست.
(بند اول و چهارم ماده بیست و دوم اعلامیه اسلامی حقوق بشر)

معنی	لغت
فوق العاده	خارق العاده
یکجا	توأم
خواهش طبیعی	غریزه
در برگیرنده	محتوی
در بند بودن	اسارت
در قید بودن	تقید
مصرف شده، بذل گشته	مبذول
خلاصی جستن و رهایی	استخلاص
بد	فجیع
پراگنده، پخش شده	شایع
قطع شده	منقطع

پند

یکی پند میداد فرزندان را	نگه دار پند خردمندان را
مکن جور بر خردکان ای پسر	که یکرزوت افتد بزرگی به سر
نمی ترسی ای گرگ کم خرد	که روزی پلنگت برهم درد؟
به خوردی درم، زور و سر پنجه بود	دل زیر دستان زمن رنجه بود
بخوردم یکی مشتی زور آوران	نکردم دگر زور بر لاگران
الا، تا به غفلت نخفتی که نوم	حرامست بر چشم سالار قوم
غم زیردستان بخور زنهار	بترس از زیر دستی روزگار
نصیحت که خالی بود از غرض	
چو داروی تلخست دفع مرض	

سخنان حضرت علی

- ۱- بر بنده لازم است که به غیر از پروردگار خود از کسی توقع نداشته و به غیر از گناهان خویش از کسی ترس نداشته باشد.
- ۲- اگر کسی چیزی نمی داند، در یاد گرفتن آن نباید شرم کند و اگر از کسی چیزی درخواست کرده شود که آن را نمی داند باید بدون تکلیف بگوید واللہ اعلم.
- ۳- روزی آن جناب در گورستان نشسته بود.
- کسی گفت: ای ابو الحسن اینجا نشسته‌ای؟ گفت: این ها خیلی همسایگان خوبی هستند، به یاد کسی نیستند و ما را به یاد آخرت می اندازند.
- ۴- مردم در خواب اند، هرگاه بمیرند، بیدار می شوند.
- ۵- هنگامیکه پرده‌های عالم الغیب بر طرف گردند، در یقین من افزونی نخواهد آمد.
- ۶- کسی که خود را شناخت خدا را شناخت.
- ۷- هر انسان در زیر زبان خود پنهان است.
- ۸- زبان هر کس شیرین باشد، برادران او بسیار خواهند شد.
- ۹- به صاحب گفتار نبینید به خود گفتار نگاه کنید.
- ۱۰- احسان، زبان را قطع می کند.
- ۱۱- علم از مال بهتر است؛ زیرا علم ترا حفظ می کند و مال را باید تو نگهداری نمایی.
- ۱۲- هرگاه تقدیر بیاید، تدبیر بیکار می شود.
- ۱۳- شخص بخیل خیالی زود گدا می گردد. در دنیا به مثل فقرا زنده گی می کند و در آخرت مورد باز پرس قرار می گیرد.

۱۴- احمق همیشه محتاج می ماند و عاقل همیشه غنی.

۱۵- ای مردم! بر توحید خداوند ﷻ قایم بمانید؛ هیچ کس را به خداوند شریک نگردانیده و بر سنت های حضرت محمد ﷺ عامل باشید. اگر این دو کار را کردید، هر بدی از شما دور می شود. توحید و سنت دو ستون دین می باشد و بر راه هدایت، دو مشعل تابان.

(از کتاب خلفای راشدین)

تمرین

- ۱- قسمتی از اندرزهای حضرت علی کرم الله وجهه را حفظ کنید.
- ۲- در مورد اندرز شماره پانزده این درس فکر نموده، راجع به آن یک مقاله بنویسید که از ده سطر کمتر نباشد.

غزلی از حافظ

خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم	حجاب چهره جان می شود غبار تنم
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم	چنین قفس، نه سزای چومن خوش الحانست
دریغ و درد که غافل ز کار خوشتنم	عیان نشد که چرا آمدم، کجا بودم؟
که در سراچه ترکیب تخته بند تنم	چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
عجب مدار که همدرد نافه خُتنم	اگر ز خون دلم بوی مشک می آید
چرا به کوی خراباتیان بود وطنم	مرا که منظر حور است مسکن و مأوی
که سوزهاست نهانی درون پیرهنم	طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار

که با وجود تو کس نشنود زمن که منم

حافظ

سفارش:

- شاگردان درباره زندگینامه حافظ چند سطری بنویسند.
- شاگردان از غزل حافظ اسم های عام را بیرون نویس کنند.

معنی	لغت
پرده	حجاب
بهشت	رضوان
آشکار	عیان
طواف، دور زدن، گرد چیزی گشتن	طوف
بهشت، پاک و منزّه بودن	قدس
مانند ناف، کیسه کوچکی که زیر شکم آهو قرار دارد.	نافه
نام جایی که دارای آهوی مشکین بوده است.	ختن
زینت، نقش و نگار جامه.	طراز
جای	مأوی

حکایت

شیخ را گفتند که فلان کس بر روی آب می رود. گفت: سهل است بزغی نیز به روی آب می رود.

گفتند که فلان کس در هوا می پرد. گفت: زغنی و مگسی نیز در هوا بپرد.

گفتند: فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می رود.
شیخ گفت: شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می شود. این چنین چیزها را بس قیمتی نیست.
مرد آن بود که در میان مردم بنشیند و برخیزد و بخسپد و با مردم درآمیزد و یک لحظه از خدای ﷻ غافل نباشد.

اسرار التوحید

معنی	لغت
بقه	بزغ
غفلت کننده	غافل
یک نوع پرندۀ کوچک، زاغ.	زغن
آسان	سهل

شاگردان با استفاده از معنای لغات پنج جمله بسازند.

رستگاری

هست بی شک رستگاری در سه چیز	باتو گویم یادگیرش، ای عزیز!
زان یکی ترسیدن است از ذوالجلال	دوم آمد جستن قوت حلال
سومین رفتن بود بر راه راست	رستگارست آنکه این خصلت و راست
گر تواضع پیشه گیری، ای جوان	دوست دارندت همه خلق جهان
سر مکن در پیش دنیا دار پست	ورکنی بیشک رود دینت ز دست
بهر زر مستای دنیا دار را	تا چه خواهی کرد این سردار را
هر که او از حرص دنیا دار شد	بیگمان از وی خدا بیزار شد
مُرده گانند اغنیای روزگار	ای پسر با مُرده گان صحبت مدار

مال و زر بی حد به دست آورده گیر
بعد از آن در گور حسرت برده گیر

پند نامه عطار

سفارش:

شاگردان در حضور دیگر هم صنفان خود دربارهٔ معنای این
بیت برای پنج دقیقه به نوبت صحبت کنند:
سرمکن در پیش دنیا دار پست
ورکنی بیشک رود دینت ز دست

بخور تا توانی به بازوی خویش

یکی روبهی دید بی دست و پای
فرو ماند در لطف و صنع خدای
که چون زنده‌گانی به سر می برد
بدین دست و پای از کجا می خورد؟
درین بود درویش شوریده رنگ
که شیری در آمد شغالی به چنگ
شغال نگون بخت را شیر خورد
بماند آنچه روباه از آن سیر خورد
دگر روز باز اتفاق اوفتاد
که روزی رسان قوتِ روزش بداد
یقین دیده‌مرد بیننده کرد
شدو تکیه بر آفریننده کرد
کزین پس به کنجی نشینم چو مور
که روزی نخوردند پیلان به زور
زنخدان فرو برد چندی به جیب
که بخشنده روزی فرستد ز غیب
نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست
چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست
چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش
ز دیوار محرابش آمد به گوش

برو شیر درنده باش ای دَغَل
 مینداز خود را چو روباه شَل
 بدست آور و با دیگران نوش کن
 نه بر فضله دیگران گوش کن
 چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر
 چه باشی چو روبه، به وامانده سیر
 بخور تا توانی به بازوی خویش
 که سعیت بود در ترازوی خویش
 بگیر ای جوان دست درویش پیر
 نه خود را بیفکن که دستم بگیر

بوستان سعدی

معنی	لغت
غمخواری، پرستاری	تیمار
گریبان	جیب
آله موسیقی، شاعر شخص مورد نظر را	چنگ
در لاغری به چنگ تشبیه کرده است.	
فریبکار، حيله گر	دغل
آفرینش و خلقت	صنع
بخت برگشته	نگون بخت

شنیدم که سلطان بی تاج و تخت
 هم از تاج بگذشت و هم از سپاه
 نمد پاره‌یی از شبانان گرفت
 روان شد به عزمی که یابد نشان
 به سر برد عمری به آواره‌گی
 مهین بانوی شاه بیتاب شد
 زن با وفا عاشق شوهر است
 سراپرده بیرون زد از شهر بند
 بدر برد از شهر فرزند خویشش
 پس از راه پیمایی و مشکلات
 بدیدند گم کرده خویشش را
 که چون بینوایان نشسته به خاک
 به سوزن همی دوخت پیراهنش
 چو بانو نگاه کرد درشهریار
 نیایش بنا کرد و افغان نمود
 که: ای زینت بارگاه و سپاه
 چرا روی از خلق بر تافتی؟
 نه این کودک نغز دلخواه تو
 چرا پای بر تخت و میهن زنی؟
 نگه کرد سلطان سوی آسمان

چو از بلخ نامی بدر برد رخت
 هم از کشور و مسند و بارگاه
 شبانگاه راه بیابان گرفت
 ز راز جهان آفرین و جهان
 در اطراف گیتی به بیچاره‌گی
 سراسیمه مانند سیماب شد
 که شوهر زجانش گرمی‌تر است
 به دنبال شه با دل دردمند
 جگر گوشه طفل برومند خویش
 رسیدند روزی کنار فرات
 شه بلخ سلطان درویشش را
 به تن جامه کهنه چاک چاک
 گهی آستین و گهی دامنش
 بر آن حال افسرده رنجبار
 شکایت کنان لب به زاری کشود
 خداوند شمشیر و تخت و کلاه
 درین گوشه دور بشتافتی؟
 که شهریست یکسر هوا خواه تو
 چرا جای شمشیر سوزن زنی
 به پاسخ چنین کرد گویا زبان

اگر از همه دور افتاده‌ام چه دولت ازین به، که آزاده‌ام
 مرا خوش بود دلخ خود دوختن نه دل‌های مخلوق را سوختن
 همان به که بر خرّقه سوزن زنم
 نه مظلوم را تیغ برتن زنم

اشکها و خون ها "استاد خلیلی"

معنی	لغت
دنیا	گیتی
بزرگ، از نام‌های زنان	مهین
نام دریا	فرات
زن، خانم	بانو
نیکو، لطیف	نغز
جامهٔ درویشی	دلخ

تمرین

- ۱- از درس بالا چه نتیجه گرفتید؟
- ۲- دو بیت ذیل را به نثر تبدیل نموده، راجع به آن تبصره نمایید:

مرا خوش بود دلخ خود دوختن نه دل‌های مخلوق را سوختن
 همان به که بر خرّقه سوزن زنم نه مظلوم را تیغ برتن زنم

نشانه خردمندی

خردمند را چهار نشانه است که بدان بشناسندش:

اول- آنکه اندر گذرد گناه کسی را که بر وی ستم کند.

دوم- تواضع کند با کم از خویشان.

سوم- پیش دستی کند بر کار خیر از کسی که از وی برتر باشد.

چهارم- همیشه به ذکر خداوند ﷻ باشد و سخن به علم گوید و منفعت

سخن و جایگاه وی بداند و چون سختی پیش آید، دست در خدای زند.

و بیخرد را هم نشانه هاست:

جور کند بر مردمان و ستم کند بر فروتنان و بزرگی جوید بر مهتران و

سخن بی علم گوید ... و اگر سختی پیش آید، خود را هلاک کند و اگر کارهای

خیر بیند روی بگرداند. هر که خرد دارد و علم ندارد، خرد او را به علم راه

نمود آید و هر کس که از دانش بهر مند و از خرد بی بهره باشد؛ همه کارهای او

شوریده بود و هر که از دانش و خرد بهره مند باشد، اندر جهان یگانه بود.

چون پیغمبری یا چون امامی یا حکیمی و مردم را همه نیکویی و عز و مرتبت

و علاج کار دو جهان از خرد پیدا شود.

خرد، اول ایمان است و میانه ایمان است و آخر ایمان است و خردمند نه

آنست که چون در کاری می افتد بکوشد تا از آن کار بیرون آید، خردمند آنکه

بکوشد تا در کار نیفتد.

نصيحة الملوک

تمرین

۱- در باره خرد یک مقاله بنویسید که کمتر از ده سطر نباشد.

۲- نشانه خردمندی چند است آن را نام برده شرح دهید؟

۳- بی خرد دارای کدام خصلت ها و نشانه ها می باشد؟

حکایت

بازرگانی را دیدم صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده و خدمتگار. شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش خواند و همه شب از سخنان پریشان گفتن نیارامید که: فلان انبارم به ترکستان و فلان بضاعت به هندوستان و این قبالة فلان زمین است و فلان چیز را فلان کس ضمین. گاه گفتم که خاطر اسکندریه دارم که هوایش خوش است و باز گفتم نه، که دریای مغرب مشوش است، سعدیا، سفر دیگر در پیش است که اگر آن کرده شود، بقیه عمر در گوشه‌یی نشینم و عزلت گزینم، گفتم آن کدام است؟ گفت: گوگرد فارسی به چین خواهم بردن که شنیده‌ام قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه چینی به روم و دیبای رومی به هند و پولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به فارس. پس از آن ترک سفر کنم و به دکانی بنشینم.

انصاف که ازین مالیخولیا چندان فروخواند که مرا بیش طاقت شنیدن نماند و او نیز از گفتن باز ماند. پس گفت ای سعدی! تو هم سخن بگوی، از آنچه دیده‌ای و شنیده‌ای.

گفتم:

آن شنیدستی که در صحرای غور
بارسالاری بیفتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دار را
یا قناعت پر کند یا خاک گور
تارنج نبری گنج برنگیری و تا جان بر خطر ننهی بر دشمن ظفر نیابی و
تا دانه پریشان نکنی خرمن بر نگیری.

معنی	لغت
توشه، سرمایه، دارایی	بضاعت
ضامن	ضمین
گوشه نشینی	عزلت
پارچه ابریشمی، حریر	دیبا
نا خوشی دماغ که باعث	مالیخولیا
خیالات بیهوده شود.	
حيوان يا چهار پا	ستور

سفارش:

- ۱- شاگردان پاسخ دهند که بازرگان یاد شده در حکایت گلستان سعدی آیا خوب می کرد که پیوسته د رفکر و ذکر تجارت خود بود و یا واقعاً مالیخولیایی بوده است؟
- زیرا اگر کسی کار نکند و تلاش نوزد آیا به بیکاره گی و تنبلی متهم نمی گردد؟
- ۲- معلم توازن میان ضرورت کار و قناعت را به شاگردان توضیح نماید.

گفته‌های بزرگان

- ۱- نیکی همه چیز را مغلوب می کند و خود هرگز مغلوب نمی شود.
 - ۲- فرق میان عالم و جاهل مانند قضاوت بین زنده و مرده است.
 - ۳- کتاب، غذای روح بشر است.
 - ۴- راستی موجب رضای خدای تعالی است.
 - ۵- راست گوی و درست گوی؛ اگرچه تلخ باشد.
 - ۶- راستی، مایه اطمینان است.
 - ۷- ریاکار، زبان زیبا و قلبی بیمار دارد.
 - ۸- ادب، زینت انسان است.
 - ۹- عالم بی عمل، زنبور بی عسل است.
 - ۱۰- ارزش کار، بسته به نتیجه آن است.
-

سفارش:

شاگردان فکر کنند و پاسخ دهند که از ده شماره گفته های بزرگان، قوی ترین، بهترین و مورد قبول ترین آنها کدام یک است؟

سه دوست

با هر سه شاد و خرم و دور از فسرده‌گی
نقش وفا و مهر عیان برجبین او
از این جهان کند به جهان دگر گذر
با هر یکی کند سخنی تا به اختصاص
اندر دلش گزیده و شیرین تر از همه
در زنده‌گی همواره تو مشکل کشای من
از هر کسی عزیز تر انگاشتم ترا
با من چه خواست کرد گرانمایه یار من؟
آماده زاد راحله و ارمغان کنم
آهسته شد روان بر آن چهره چو زر
من از تو باز مانم و تو غایب از نظر
روح و روان عشق وی و جان آرزوش
کای آسمان مهر مرا تو یگانه ماه
در پای تو بهشت دل و آرزوی من
خورشید من، ستاره من آسمان من
غیر از وفا و مهر ندیدی به زنده‌گی
شرط وفا و مهر چه آری به جا مرا؟!
بر آن نهاد دیده گوهر نثار خویش
خون می‌مزد از لب میگون نوشبار
آخر چه شد که گریه کنم از جفای تو
کز من فراق جویی و بر من کنی جفا
بسته میان جان، به تیمار تو منم

مردی سه دوست داشت در ایام زنده‌گی
هریک قرین مهر و وفا و قرین او
تا آنکه رخت بست که گیرد ره سفر
برخواند دوستان همه در حال احتضار
آمد نخست دوست دیرین تر از همه
گفتش که ای شفیق ترین آشنای من
زان لحظه نخست که من یا فتم ترا
اکنون که آمده‌ست به سر روزگار من
گفتا: هر آنچه خواسته باشی، همان کنم
اشکی به چشمش آمد و تابید چون گهر
چون ناگزیر باید تنها کنی سفر
یار دگر بیامد و بنشست رو به روش
بگرفت دست یار به دست و کشید آه
ای تو یگانه یافته جستجوی من
ای روشن از تو جان و جهان و روان من
از من به کار عاشقی و شرط بنده‌گی
اکنون که مرگ می‌کند از تو جدا مرا
بگذاشت یار پای و را در کنار خویش
گوهر فشرد بر جگر لعل آبدار
گفتش: منم کنیزک مهر و وفای تو
از من چه دیده‌ای به همه عمر جز وفا
تا آنکه زنده‌ای تو پرستار تو منم

باشد اگر تو از بر من جاودان شوی
 گویم که شستشوی کنندت با گلاب
 در پرنیان شو شترت در کفن کنند
 برجای غازه خاک تو مالم به روی خویش
 از بدر روی، خال زدایم جمال را
 از گوشها برون فگنم گوشواره را
 گیسو و موی برکنم و مویه سر کنم
 در سوگ تو سیاه کنم جامه های خویش
 اشکی دگر به چشم دگر آمدش پدید
 یار سوم بیامد و بر بسترش نشست
 گفتش، مبنده دیده تو ای یار محتضر
 با آنکه روی مهر تو با آن دو یار بود
 اکنون که رخت بسته ز دنیا می روی
 تنها منم که با تو وفا دار مانده ام
 از آن زمان که بود به گهواره جاترا
 هر جا که رفته ای به تو همراه بوده ام
 اکنون نیز با تو به هر جا روی روم
 در زیر خاک با تو نهان می شوم همی
 بر بند چشم خویش که شد چشم من گران
 از هر دو چشم اشک فرود آمدش چو خفت

چون اشکم از دو دیده پر خون روان شوی
 آرند مشک از فرو و از حوض زمزم آب
 در گلشن مزار تو اندر چمن کنند
 در آینه نظر نکنم باز سوی خویش
 پر خون کنم ناخن هم چون هلال را
 از دست زیر پا بنهم این سواره را
 با هر که رو به روی شوم، نوحه سرکنم
 در ماتمت سپیدکنم دیده های خویش
 هم چون درخش بر رخ چون کاه او پدید
 چون چشم بر کشود بر او دیده را ببست
 بر آنکه هیچگاه نکردی به وی نظر
 ز ایشان ترا همراه دل امیدوار بود
 ایشان به جای مانده تو تنها می روی
 تنها منم که با تو همان یار مانده ام
 تا این زمان که بربل گور است پاترا
 همراه تو به گاه و به ناگاه بوده ام
 در گور نیز با تو چو فردا روی، روم
 در روز حشر با تو عیان می شوم همی
 بردار رخت، کرد صدا می ————— کاروان
 با خویشان به حسرت و شرمندگی بگفت:

آری زن و زرم همه تنها گذاشتند

تنها عمل به همراهی ما گماشتند

گرفته شده از قلم

معنی	لغت
دوست نزدیک	قرین
نماین، آشکار	عیان
در حال جان کندن، دم مرگ	احتضار
شتر قوی	راحله
تحفه، هدیه	ارمغان
پرستاری، نوازش	تیمار
ابریشم	پرنیان
یک نوع پارچه	شوشترت
گلگونه، سرخاب که زنان به گونه‌های خود می مالند.	غازه
ماه نو	هلال
ماه شب چهارده	بدر
شب نشینی	سواره
زاری کردن	مویه
گریه و زاری	نوحه
افسوس	حسرت
مخفف همواره	هماره

تمرین

- ۱- از درس بالا چه نتیجه گرفتید؟ بیان دارید.
- ۲- در مورد ابیات فکر نموده، یک مضمون بنویسید.
- ۳- درروشنایی بیت اخیر مراد از سه دوست چه می باشد؟

اندرزها

- ۱- سه چیز را نگهداشتن واجب است: زبان، نفس و اعصاب.
- ۲- سه چیز را حمایت کن: دین، شرف و وطن.
- ۳- از سه چیز خود را رهایی ده: چاپلوسی، غمازی و اسراف.
- ۴- از سه چیز خود داری کن: کینه، غرور و کثرت مزاح.
- ۵- سه چیز پسندیده است: پرهیزگاری، دلاوری و مروت.
- ۶- سه چیز سخت ناپسند است: دروغ‌گویی، منافقت و خود بزرگ بینی.
- ۷- دوست را به سود و زیان امتحان کن.
- ۸- از مردم ابله و نادان بگریز.
- ۹- دوست زیرک و دانا گزین.
- ۱۰- دوست را وقت سختی بیازمای.

xxxx

تمرین

- تا حد توان اندرزهای متذکره را حفظ کنید.
- یکی از اندرزها "دوست زیرک و دانا گزین" بود. شما روی یک صفحه بنویسید که چنین دوستی چه خوبی برای دوست گیرنده دارد؟

علم، آدمیت است

دعوی مکن که برترم از دیگران به علم	چون کبر کردی، از همه نادان فروتری
از من بگوی عالم تفسیر گوی را	گر در عمل نکوشی نادان مفسری
بار درخت علم ندانم به جز عمل	با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری
علم، آدمیت است و جوانمردی و ادب	ورنه ددی به صورت انسان مصوری
از صد یکی به جای نیاورده شرط علم	و ز حب جاه در طلب علم دیگری
مردان به سعی و رنج به جایی رسیده اند	تو بی هنر کجا رسی از نفس پروری

عمری که می رود، به همه حال جهد کن
تا در رضای ایزد بیچون به سربری

سعدی

لغت	معنی
برتر	بالا تر
فروتر	پایین تر
بی بری	بی ثمری
دَد	حیوان درنده
مصور	نقش شده و تصویر شده
حب	دوستی
جهد	کوشش

تمرین

- ۱- شاگردان بگویند که علم در تغییر شرایط زنده گی چه تأثیر داشته است؟
- ۲- از درس بالا چه نتیجه گرفتید؟ به آن عمل کنید.

حکایت

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده، جور و اذیت آغاز نهاده و تا به جایی که خلق از مکاید ظلمش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت، خزینه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد
گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش
بندۀ حلقه به گوش ار ننوازی برود
لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

باری به مجلس او در کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون. وزیر مملکت را پرسید:
هیچ توان دانستن که فریدون گنج و مُلک حشم نداشت چگونه مُلک بر او مقرر شد؟ گفت:

آنچنان که شنیدی، خلقی به تعصب بر او گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت. گفت:
ای ملک، چون گرد آمدن خلق موجب پادشاهی است، تو مر خلق را چرا پریشان می کنی، مگر سر پادشاهی نداری؟

همان به که لشکر به جان پروری
که سلطان به لشکر کند سروری

ملک گفت: موجب گردآمدن سپاه و رعیت چیست؟ گفت:
پادشاه را کرم باید تا بدو گرد آیند و رحمت، تا در پناه دولتش ایمن
نشینند و ترا این هر دو نیست.

نکند جور پیشه سلطانی
که نیاید زگرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم فگند
پای دیوار مُلک خویش بکند

ملک را پند وزیر ناصح، موافق طبع مخالف نیامد و روی ازین سخن درهم
کشید و به زندانش فرستاد. بسی برنیامد که بنی اعمام سلطان به منازعت
خواستند و به مقاومت لشکر آراستند و مُلک پدر خواستند. قومی که از دست
تطاؤل او به جان آمده بودند و پریشان شده، بر ایشان گرد آمدند و تقویت
کردند تا مُلک از تصرف این بدر رفت و بر آن مقررشد.

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیر دست
دوستدارش روز سختی دشمن زور آوراست
با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین
زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است

گلستان

معنی	لغت
دست درازی کردن	تطاؤل
جمع مکیده، مکرکردن	مکاید
مشقت، اندوه	کربت
دورشدن، دورشدن از شهر	غربت
خویشاوندان، خدمتگاران	حشم
عقب، پشت سر	خلف

سفارش:

- شاگردان برای هر لغت یک جمله بسازند و در صنف بخوانند.
- شاگردان فرق "خلف و سلف" را در سه سطر بنگارند.

چشمه و سنگ

جدا شد یکی چشمه از کوهسار
به ره گشت ناگه به سنگی دچار
به نرمی چنین گفت با سنگ سخت:
«کرم کرده راهی ده ای نیکبخت»
گران سنگ تیره دل سخت ســـــر
زدش سیلی و گفت: «دور ای پسر»
نجنبیدم از سیل زور آزمـــــای
که ای تو که پیش تو جنیم زجای؟
نشد چشمه از پاسخ سنگ ســـــرد
به کنندن در ایستاد و ابرام کرد
بسی کند و کاوید و کوشش نمود
کز آن سنگ خارا رهی بر گشود
ز کوشش به هر چه خواهی رسید
به هر چیز خواهی کمایی رسید
برو کارگر باش و امیدوار
که از یأس جز مرگ ناید به بار
گرت پایداری است در کارها
شود سهل پیش تو دشوارها

ملک الشعرا بهار

"وات" و اختراع ماشین بخار

سالها قبل از "وات" شخصی به اسم "پاپن" در مورد ماشین نظریاتی داشت که پیش از پیاده کردن این نظریات خود به اجل فوت کرد. بعد از مرگ او گروهی از دانشمندان اروپا به ویژه انگلیسها افکار و نظریات او را دنبال کرده، در پی تکمیل آن برآمدند.

کارگران معدن ذغال سنگ انگلستان که تازه به استخراج ذغال سنگ آغاز نموده بودند، برای کشیدن آب از معدن ذغال - که اطراف کارگران را فرا گرفته بود - ناچار بودند آب را با بمبه خارج کنند. این کار بسیار دشوار بود. برای آنکه آب معدن آسانتر خارج شود، درصدد برآمدند تا از قوه بخار استفاده کنند.

وات انگلیسی الاصل جوانی بود که اکثر اوقات خود را به مطالعه کتابهای علمی می گذرانید و چنان با هوش و ساعی بود که هر مشکلی را به آسانی حل می کرد و هرکار دشوار را با کمال نظم و دقت انجام می داد. روزی ماشین از کار افتاده‌یی را به وات دادند تا ترمیم کند. او تمام چرخهای آن را به دقت باز و ملاحظه کرد، نقایص آن را دریافت و به ترمیم آن پرداخت.

وات در تکمیل و پیاده کردن نظریات خود جد و جهد فراوان کرد تا آنکه ماشینهای پارچه بافی و سایر ماشین هایی را که به وسیله قوه بخار حرکت می کنند، اختراع کرد و با این اختراع مهم که موجب ثروتمندی و آبادی کشورش (انگلستان) شد، نام وات نیز زنده و جاودانه گردید.

حکایت

کفافش به قدر مرؤت نبود
جوانمرد را تنگدستی مباد
مرادش کم اندر کمند اوفتد
نگیرد همی بر بلندی قرار
تنک مایه بودی ازین لاجرم
که ای خوب فرجام نیکو سرشت
که چندیست تا من به زندان درم
ولیکن به دستش پشیزی نبود
که ای نیک نامان آزاد مرد:
وگر می گریزد، ضمان بر منش
وزین شهر تا پای داری، گریز
قرارش نماند اندران یک نفس
نه سیری که بادش رسیدی به گرد
که حاصل کنی سیم یا مرد را
که مرغ از قفس رفته نتوان گرفت
نه شکوت نوشت و نه فریاد خواند
برو پارسایی گذر کرد و گفت:
چه پیش آمدت تا به زندان دری؟
نخوردم به حیلنگری مال کس
خلاصش ندیدم به جز بند خویش

یکی را کرم بود و قوت نبود
که سفله خداوند هستی مباد
کسی را که همت بلند اوفتد
چو سیلاب ریزان که در کهسار
نه در خورد سرمایه کردی کرم
برش تنگدستی دو حرفی نوشت
یکی دست گیرم به چندی درم
به چشم اندرش، قدر چیزی نبود
به خصمان بندی فرستاد مرد
بدارید چندی کف از دامنش
وز آنجا به زندانی آمد که: خیز
چو گنجشک در باز دید از قفس
چوباد صبا زان زمین سیر کرد
گرفتند حالی جوانمرد را
به بیچاره گی راه زندان گرفت
شنیدم که در حبس چندی بماند
زمانها نیاسود و شبها نخفت
نپندارمت مال مردم خوری
بگفت: ای جلیس مبارک نفس
یکی ناتوان دیدم از بند ریش

من آسوده و دیگری پای بند	نیامد به نزدیک رأیم پسند
زهی زنده‌گانی که نامش نمرد	بمرد آخر و نیک نامی ببرد
به از عالمی زندهٔ مرده دل	تنی زنده دل، خفته در زیر گل
تن مُرده دل گر بمیرد چه باک	دل زنده هرگز نگردد هلاک

لغت	معنی	بوستان
مروت	مردانه‌گی	
که	در این جا ادات دعا است	
هستی	به معنای ثروت	
درم	(به کسر دال) به معنای درهم، پول	
ضمان	کفالت، ضمانت کردن	
جلیس	هم‌سخن، همدم	
پشیز	پول خورد فلزی کم ارزش، کم بها	
درم	(به فتح دال) به معنای (دریند بودن، در داخل ماندن).	

تمرین

- ۱- از حکایت فوق چه نتیجه گرفتید؟ بیان دارید.
- ۲- سه سطر اخیر ابیات را به نثر تبدیل نموده، دربارهٔ آن تبصره نمایید.

نصیحت

<p>منزلت گوراست و فکر قصر و ماوا تا به کی ذوق نعمتا دم به دم این کاهلیها تا به کی آرزوی اطلس و سنجاب و دیبا تا به کی جمع کردن این قدر اسباب دنیا تا به کی بگذر از دنیای دون، تخت تمنا تا به کی رو نمی آری ز غفلت سوی مولا تا به کی نقد عمر خویش سازی صرف بیجا تا به کی در عبادت چُست باش، این کاهلیها تا به کی</p>	<p>ای ز مردن بیخبر، این خواب شبها تا به کی می چشی شربت ز مرگ و می نهی پهلوی به خاک جامهٔ مردن به غیر از یک دو گز کربا س نیست هیچ کس سودی نکرده زین جهان پُر زیان طالب عقبی شو و بس با توکل تکیه کن بازگشت کار آخر با خدا باشد ترا عمر بگذشت و تهی دستی تو در طاعت هنوز سستی اندر کار دین کردن نشان کافر است</p>
--	---

اولیا و انبیا رفتند زین دار فنا
خود بگو ای ساده دل این نوبت ما تا به کی

سعدی

معنی	لغت
جای	مأوا
جانوری است دارای پوست	سنجاب
نرم و زیبا.	
پارچهٔ ابریشمی	دیبا
تاوان، نقص	زیان
آخرت	عقبی
سستی	کاهلی

تمرین:

از مفهوم درس چه نتیجه گیری کردید؟ مطابق آن عمل کنید.

نصایح لقمان حکیم رحمة الله تعالى عليه

- ۱- در کار خیر جد و جهد نمای.
- ۲- جوانی را غنیمت دان.
- ۳- خرج به اندازه دخل کن.
- ۴- در همه کار میانه رو باش.
- ۵- مادر و پدر را غنیمت شمر.
- ۶- جوانمردی را پیشه کن.
- ۷- خدمت مهمان را ادا کن.
- ۸- در خانه کسی که در آیی چشم و زبان را نگهدار.
- ۹- جامه و تن را پاک دار.
- ۱۰- باجماعت یار باش.
- ۱۱- فرزند را علم و ادب بیاموز.

تمرین:

نصایح لقمان حکیم رحمة الله علیه را بخاطر بسپارید.

علامه قاری نیک محمد

علامه قاری نیک محمد مرحوم یکی از مفاخر علم و فرهنگ افغانستان به شمار می رود. وی پسر حاجی محمد - که یک شخص عالم بود - می باشد. در سنه ۱۲۷۹ هـ. ق. مطابق ۱۲۳۹ هـ. ش. در قریه دولانه ولایت پروان در یک خانواده متدین به دنیا آمد. تعلیمات ابتدایی و مقدماتی را از پدر بزرگوار خویش آموخته و جهت ادای حج و کسب تحصیلات همراه پدر خود عازم بیت الله شریف گردید.

پدر موصوف در همان جا وفات نمود و علامه قاری نیک محمد مرحوم بعد از ادای حج جهت فرا گرفتن علوم وارد هند گردید تا آنکه از علم تفاسیر و احادیث، فقه، صرف، نحو، منطق، ادب، حکمت، فلسفه و ریاضی بهره‌مند و بعد از اکتساب فضایل دو باره مشرف بیت الله شریف گردید و مدت یازده سال در آنجا مصروف تحصیل بود.

قرآنکریم را به هفت قرائت و چهارده روایت نزد شیخ ابراهیم سعد مصری رحمة الله علیه فرا گرفت و کتاب شاطبیه را که از هفت قرائت و چهارده روایت بحث می کند، حفظ نمود و به آن هم اکتفا نکرد، تحصیلات مزید را ادامه داده، علم الادب، لغت و بلاغت را آموخت و در سنه ۱۳۰۹ هـ. ق. با اخذ شهادتنامه دو باره به وطن خود افغانستان مراجعت نمود و از طرف حکومت آن وقت به عضویت علمی و شرعی میزان التحقیقات مقرر و به تأسیس دارالعلوم و دارالحفاظ موجود کابل مؤظف گردید.

بعد از تأسیس آن به حیث استاد تعلیم و تدریس قرآنکریم، تاریخ و تجوید تعیین گردید. او در تأسیس لیسه حبیبیه در سال ۱۲۸۲ هـ. ش. سهم فعال داشته، در آن لیسه به صفت استاد نیز اجرای وظیفه می کرد. در تشکیلات معارف آن زمان عضو خیلی ها فعال بود و سمت استادی را یک مدتی در هند نیز به پایه اكمال رسانید.

نامبرده در شب جمعه اول ماه ربیع الاول سال ۱۳۴۲ هـ.ق. مطابق ۱۳۰۲ هـ.ش. در محبس ارگ کابل به شهادت رسید و در بالاجوی کوه خواجه صفا دفن گردید. علامه قاری نیک محمد مرحوم از جمله مؤلفان توانا و خدمتگار صادق وطن بود.

زبدة التجوید و تحفة الاطفال در علم تجوید، عمدة الفرائض در علم میراث، کتابی در علم عقاید، مجموعه‌یی در منطق و حکمت، اثری در علم صرف و نحو، کتابی در تاریخ به نام مرسلان، رساله‌یی به نام اصول مبارزه اسلامی، اقتصاد از نگاه قرآن، مبادی علم ریاضی و بیوگرافی حفاظ قرآنکریم از زمان حضرت عثمان رضی الله عنه الی شیخ ابراهیم سعد از یادگارهای قلمی و مؤلفات فکری او می باشد.

او جهت فراگیری علوم به مکه مکرمه، مدینه منوره، مصر، سوریه، ترکیه، هند و اکثر شهرهای آسیا سفر کرده، دلدادۀ تصوف، مرشد حلقه های طریقت و جویای حقیقت بوده، طبع موزون شعری داشته و اشعار نغز سروده است.

ملک الشعرا قاری عبد الله، عبدالحق بیتاب، عبد العلی مستغنی، شایق جمال، حافظ نور محمد کهگدای و محمد ابراهیم خلیل از جمله شاگردان وی می باشند. ملک الشعرا صوفی عبدالحق بیتاب تاریخ وفات و مرثیه علامه مذکور را با نظر داشت سوانح مادی و معنوی شان اینطور به نظم کشید:

واقف اسرار کلام قدیم
صادق و دیندار و خلیق و حلیم
رفت و بشد مدت چندی مقیم
صرف و دیگر نحو چه شخصی حلیم
بود میان علما چون زعیم

قاری قرآن خدای کریم
نیک سیر نیک محمد که بود
از پی تحصیل به هند و عرب
گشت به تفسیر وحدیث و اصول
منطق و حکمت شده مختص به وی

نزد اساتید بزرگ و فهیم	سبعه قرائت به تفصیل خواند
بس سند پخته و بیحد قویم	داشت به دست خود از آنها سند
نعمت بسیار مهم و عظیم	در وطن آورد با خود ارمغان
علم قرائت بشد از وی عمیم	تربیه اشخاص زیادی نمود
داشته در شعر چه طبع سلیم	تحفة الاطفال چه خوش نظم کرد
نسخه بسیار نظیف و نظیم	زبده او زبده آفاق بود

و همچنان ملک الشعرا قاری عبد الله خان قطعه‌یی در مرثیه علامه قاری نیک محمد مرحوم که از ارادتمندان مخلص و نخستین شاگرد شان در ادبیات و قرائت بود، چنین به رشته نظم درآورده است:

فوت علامه نیک محمد خان	داغها ماند بردل یاران
ندهد باز دورچرخ نشان	عالم فاضلی که مثلش را
در قناعت یگانه دوران	در قرائت نظیر او معدوم
هیچ عالم وحافظ قرآن	در چهل سال سهو او نگرفت

گنج قرآن به سینه خود داشت

زان نکرد التفات سوی قرآن

زنده گینامه ملک محمد معصوم

تمرین

علامه قاری نیک محمد را چگونه شخصیتی یافتید؟ فکر نموده در یک صفحه برداشت خویش را بنگارید.

حکایت

وقتیکه گشتاسب از مقر عز خود بیفتاد، به قسطنطنیه رفت و با وی هیچ نبود از مال دنیا و عیش آمد نان خواستن. مگر اتفاق چنان افتاده بود که وی به کوچکی در سرای پدر خویش آهنگران را دیده که کارهای آهنینه از تیغ، کارد، رکاب و دهانه لجام کردند.

مگر در طالع او افتاده بود این صنعت. پیوسته گرد آهنگران می‌گشتی و همی‌دیدى و این صنعت دیده بود و بیاموخته. آن روز که به روم در مانده بود، به آهنگران روم گفت که: من این صنعت دانم. او را به مزدوری گرفتند. چندانکه آنجا بود، از آن صنعت زنده‌گی می‌کرد و به کس نیازش نبود و نفقات از این می‌کرد تا آنکه به وطن خویش رسید، پس به لشکر فرمود که هیچ محتشم فرزند خویش را از صنعت آموختن ننگ ندارد که بسیار وقت بود، قوت و شجاعت را سود نبود، باری پیشه‌یی یا کاری آموخته باشد و هر دانش که بدانی روزی به کار آید و بعد از آن در عجم رسم افتاده که هیچ محتشم نبودی که فرزند را صنعت نیاموختی، هر چند بدان حاجت نبودی و آن به عادت کردند.

قابوسنامه

پیشه باشد امان ز درویشی

پیشه آموز ای پسر که ترا

معنی	لغت
جای قرار و آرام.	مقر
عزیز شدن، ارجمندی، والا.	عز
صاحب عزت، صاحب خدمتگار.	محتشم
نیاز	حاجت
جمع صنعت، پیشه	صناعت
جمع نفقه، روزی	نفقات

تمرین

- از حکایت چه نتیجه گرفتید، بیان دارید.
- در کشور ما چه وقت اشتغال و کسب و کار زیاد خواهد شد؟ فکر خود را روی یک صفحه بنویسید.
- در وضعیت فعلی کدام پیشه ها عاید فراوان می آورد؟

چو بد کردی، مباش ایمن ز آفات

کسی کو بر سر موری ستم کرد
هم از ماری قفای آن ستم خورد
به چشم خویش دیدم درگذرگاه
که زد بر جان موری مرغی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت
که مرغی دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی، مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات
سپهر آیینه عدل است و شاید
که هر آن از تو بیند و امید
مگر نشنیدی از فراش این راه
که هر کو چه کند، افتد در آن چاه

نظامی گنجوی

سفارش:

شاگردان بیت آخر منظومه فوق را حفظ نمایند و در مورد مفهوم آن با
شاگردان پهلوی خود مشوره کنند.

ضرب المثلهایی از فرهنگ مردم

- ۱- خاین، خایف است.
- ۲- آرمند، پیوسته نیازمند است.
- ۳- مزن به درکس به انگشت که نزند به دیوارت به مش.
- ۴- منزل دروغ کوتاه است.
- ۵- بارکج به منزل نمی رسد.
- ۶- برادر با برادر، حسابش برابر.
- ۷- مار گزیده از ریسمان دراز می ترسد.
- ۸- دل به دل آینه است.
- ۹- آنچه در دیگ است، در کاسه می آید.
- ۱۰- سیر، از دل گرسنه چه می داند؟
- ۱۱- آزموده را باز آزمودن، خطاست.
- ۱۲- در شب تاریک هر کس می ترسد کس حال می گوید و کس حال نمی گوید.
- ۱۳- نان و پیاز، پیشانی باز.
- ۱۴- مهمان، عزیز خداست.
- ۱۵- از صد خویش، یک همسایه پیش.
- ۱۶- رنگ را ببین، حال را بپرس.
- ۱۷- با خالقت چه کردی که با خلق او کنی؟
- ۱۸- شیر خانه، روباه بیرون.
- ۱۹- مشک آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید.
- ۲۰- صبر تلخ است و لی بر شیرین دارد.
- ۲۱- خون با آب شسته می شود، نه با خون.

۲۲- سر زنده، مال میراث.

۲۳- کوه هر قدر بلند باشد، سرخود راه دارد.

۲۴- آب نادیده، موزه کشیدن خطاست.

۲۵- حق همسایه، حق خداست.

۲۶- کج بنشین، راست بگو.

فروتنی و تکبر

ز خاک آفریدت خداوند پاک

پس ای بنده افتاده گی کن چو خاک

حریص و جهان سوز و سرکش مباش

ز خاک آفریدت چو آتش مباش

یکی قطره باران ز ابری چکید

خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایکه در یاست من کیستم

گر او هست حقا که، من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید

صدف در کنارش به جان پرورید

سپهرش به جایی، رسانید کار

که شد نامور لؤلؤ شاهوار

شاگردان پیرامون ضرب المثل شماره (۲۱) فکر نموده نظر خود را درصنف
اظهار نمایند.

بخش دستور زبان

صفت توصیفی

صفت توصیفی دارای اقسام زیر می باشد:

۱- صفت فاعلی:

صفت فاعلی آنست که برکننده کار یا دارنده چیزی دلالت کند؛ مانند: آتش سوزنده، مرد زننده، دانای بیننده و آن را اسم فاعل نیز گویند. علامت صفت فاعلی قرار ذیل است:

الف: / نده / با ریشه حال فعل؛ مثلاً: شنونده، نویسنده، بیننده، پرنده، رونده

ب: // با ریشه حال فعل؛ مثلاً: شنوا، بینا، گویا

ج: / ان / با ریشه حال فعل؛ چون: روان، خندان، دوان

د: / ار / با ریشه ماضی و حال فعل؛ مثلاً: خریدار، خواستار، پرستار

هـ: / گار / با ریشه ماضی، ریشه حال و یا اسم؛ مانند: پروردگار، خواستگار، آموزگار، ستمگار

و: / گر / با اسم؛ مثلاً: ستمگر، دادگر، آهنگر، چرمگر

همچنان صفت فاعلی مرکب زیادی در زبان دری وجود دارد بدینگونه: (اسم + ریشه حال)؛ مثلاً: دانش آموز، سخن دان، سخن پرور، رنجبر و غیره.

۲- صفت مفعولی:

صفت مفعولی آنست که در حال مفعولیت واقع شود و در زبان دری

صفت مفعولی از ریشه ماضی با پساوند / ه / ساخته میشود؛ مثلاً: شکسته، خورده، برده، کشته

صفت مفعولی نیز بعد از اسم متعلق به آن که دارای نشانه افزایش

می باشد قرار می گیرد؛ مثلاً: دل شکسته، سخن گفته، گل شگفته

همچنان بعضاً کلمه دیگری در مقابل صفت مفعولی آمده، صفت مرکب از این

نوع را می سازد؛ مثلاً: رنگ رفته، دست خورده، دل سوخته، نیم سوخته

صفت مفعولی مرکب همچنان از ترکیب کلمه دیگر با ریشه حال ساخته می شود؛ مثلاً: پایمال، دست پرور، دستگیر، نیم جوش و غیره.

۳- صفت نسبتی:

صفت نسبتی آن است که برنسبت کسی به جایی یاچیزی دلالت کند و در زبان دری دارای پساوندهای ذیل می باشد:

۱- یایی است که در آخر اسم می افزایند؛ مانند: تبریز، تبریزی، خانه، خانه گی، هرات، هراتی، چوب چوبی

۲- "ین" در آخر اسم؛ مانند: سیم، سیمین، سنگ، سنگین. زر، زرین، غم، غمین

۳- "ینه" در آخر اسم؛ مانند: سیم، سیمینه، زر، زرینه، پشم، پشمینه و غیره.

۴- "گان" در آخر اسم؛ مانند: گروگان، بازرگان، بزرگان و غیره.

۵- "ه" غیر ملفوظ در آخر اسم و عدد؛ مانند: دوروزه، سده، دهه، خورده، دامنه، دندانه، چرخه و غیره.

۶- "انه" در آخر اسم؛ مانند: مردانه، زنانه، بچه گانه، عاشقانه، روزانه و غیره.

تمرین

درس دستور زبان را بخاطر بسپارید.

صفت به چند قسم است بیان دارید؟

صفت در جمله

صفت پیوسته و صفت بازبسته

صفت توصیفی در جمله گاهی به اسم پیوسته است دراین حال یا پیش از اسم می آید؛ مانند: بزرگ مردی دیدم. یا پس از اسم و درین حال میان اسم و صفت حرف نشانه (کسرۀ اضافه) می آورند؛ مانند: مردِ بزرگی دیدم.

در این صورت صفت وابستۀ اسم است، به اسم پیوسته است و معنای آن از مفهوم فعل جدا نمی شود. اگر این گونه صفت را از جمله حذف کنیم مفهوم فعل ناقص نمی شود. مثلاً: مردی دیدم. مرد (اسم) دیدم (فعل) تنها صفت آن (بزرگ) حذف شد و در مفهوم فعل کدام نقصی به وجود نیامد.

همچنان اگر صفت با فعل پیوست شود جمله را می سازد که مفهوم آن نسبت دادن حالت یا صفتی به اصل جمله (نهاد) است. دراین حال اصل جمله کننده کار نیست بلکه دارنده صفت یا پذیرنده صفت است.

صفت مسند و کامل کننده اصل جمله است فعل هایی که صفت را مسند (نهاد) قرار می دهند در فارسی صیغه های "بودن" و "شدن" است.

مثلاً: احمد سرگردان شد. سید جمال الدین دانشمند بود، کتاب بزرگ است. اگر دراین جملات این گونه صفت ها حذف شود مفهوم جمله ناقص می گردد.

مثلاً: احمد شد، سید جمال الدین بود، کتاب است. درین حالت احمد (اسم) شد ، فعل، تنها صفت آن "سرگردان" حذف شد، و یا سید جمال الدین (اسم) ، بود (فعل) دانشمند که صفت وی است حذف گردیده، در این صورت مفهوم جمله ناقص گردید.

پس معلوم می شود که اگر صفتی که به اسم پیوست شده باشد حذف گردد در مفهوم جمله کدام نواقص به وجود نمی آید. اما اگر صفتی که به فعل پیوسته شده باشد حذف گردد، مفهوم جمله ناقص میگردد.

تمرین: صفت پیوسته و باز بسته را شرح دهید.

فعل

معلوم و مجهول

فعل معلوم فعلی است که فاعل آن معلوم و آشکارا باشد و به فاعل نسبت داده شود و فعل مجهول فعلی است که فاعل آن معین و آشکار نباشد و فعل به مفعول نسبت داده شده باشد؛ مثلاً: پروین آمد، ناصر کتاب را آورد، احمد کتاب را از روی میز برداشت

کتاب از روی میز برداشته شد.

در جمله سوم فعل "برداشت" به احمد که فاعل است نسبت داده شده، یعنی احمد که فعل "برداشتن" از او سرزده است.

پس درین جمله فاعل آشکار است. فعلهایی که به فاعل نسبت داده شده فعل معلوم خوانده می شود.

در جمله چهارم فعل "برداشته شده" به کتاب نسبت داده شده است که فاعل فعل شمرده نمی شود؛ زیرا که فعل برداشتن را کتاب انجام نداده، بلکه این فعل بر کتاب انجام گرفته است. پس کلمه "کتاب" مفعول است. اینجا فعل را به مفعول نسبت دادیم و فاعل آن را در جمله ذکر نکردیم یعنی فاعل معلوم نیست. اینگونه فعل ها را که به مفعول نسبت داده می شوند "فعل مجهول" می خوانیم.

xxxxx

تمرین

فعل معلوم و مجهول را تعریف نموده، با مثال واضح سازید.

عبارت اضافی

عبارت اضافی آنست که در آن یک اسم به اسم دیگر یا ضمیر نسبت داده میشود، جزو اول آن مضاف و جزو دوم آن را مضاف الیه گویند.

عبارت اضافی از نظر معنی به پنج نوع است:

۱- **اضافت ملکی:** آنست که نسبت ملکیت مضاف را بر مضاف الیه

تعیین کند؛ مانند: کتاب احمد، کلاه من و غیره.

۲- **اضافت تخصیصی:** آنست که چیزی را به چیز دیگر تخصیص دهد؛

مانند: درباغ، جلد کتاب، گل باغ، کنار سرک، دروازه خانه و غیره.

۳- **اضافت بیانی:** به دو قسم است:

الف: **اضافت بیانی جنسی:** آنست که مضاف الیه نوع جنس مضاف را بیان

کند؛ مانند: انگشتر طلا، خط آهن، نگین فیروزه، رخت ابریشم

ب: **اضافت بیانی توضیحی:** آنست که درباره مضاف توضیح دهد.

مانند: روز عید، جشن نوروز و غیره.

۴- **اضافت تشبیهی:** آنست که مضاف به مضاف الیه تشبیه گردد؛

مانند: روی ماه، قدسرو، لب لعل، ابروی کمان و غیره.

۵- **اضافت مجازی:** آنست که مضاف در معنای واقعی خود به کار

نرود؛ مانند: دست روزگار، کمر همت، چشم حقیقت و غیره.

۶- **اضافت نسبت پدری:** آنست که اسم پسر مضاف گردد به اسم پدر؛

مانند: سعد زنگی، رستم فرخزاد که به معنای سعد پسر زنگی و رستم پسر

فرخزاد است.

بخش دوم

نشانه گذاری

نشانه گذاری را نقطه گذاری، تنقیط، علایم تنقیط و علامات اعجامیه نیز عنوان داده اند. هدف از رعایت یا کاربرد و استعمال این علایم در نگارش عبارت است از :

بهتر فهماندن مقصود، فراهم آوری آسانی و روانی در خوانش، رعایت وقفه و مکث و وصل، تغییر دادن لحن عبارات و جمله ها. از اینرو کاربرد آنها در نگارش امریست ضروری که به شرح ذیل توضیح می گردد:

۱- شیوه نوشتن پاراگراف:

هر گاه نوشته یی آغاز گردد باید از حاشیه معمولی در فاصله یک و نیم سانتی متر به طرف داخل صفحه آغاز شود. هر پاراگراف با عین خصوصیت و به همان فاصله به طرف داخل صفحه آغاز می شود. پاراگراف عبارت از یک فکر و مفهوم به هم پیوسته را گویند. از این رو نباید بدون مورد، پاراگراف ها را شروع کنیم.

۲- نقطه (.):

الف) در پایان جمله هایی که پرسشی، ندایی و تعجبی؛ نباشد به کار برده می شود؛ مانند:

معبد سرخ کوتل در بغلان است.

عبدالله هوشنگ از سفر تازه برگشته است.

برادرم از کار خود رضایت کامل دارد.

به مسعود بگو که بیاید.

ب) پس از مخففات نیز نقطه گذاشته می شود؛ مانند:
این رساله به سال ۱۳۶۳ هـ.ش. نوشته شده است.

۳- کامه (،):

الف) هرگاه چند واژه یا عبارت پهلوی هم بیایند باید توسط (و) های عطف به هم پیوند یابند، در همچو موارد (و) ها حذف و به جای آنها نشانهٔ (،) گذاشته می شود و پیش از آخرین واژهٔ عطف شده به واژه پیشین (و) نوشته می شود؛ مانند: نگارش بیروح و غیر هنرمندانه بی تأثیر، یکنواخت، کسالت آور و ناپسند است.

ب) پیش از جمله ها و عبارتهایی که شرح و تفسیر جمله ها و عبارتهای پیشین باشد، گذاشته می شود؛ مانند:

کاربرد درست نشانه گذاری، که بخش مهمی از نگارش است، در هر حال ضروریست.

یا: ابومسلم خراسانی، که مردی دلیر و وطن دوست بود، همواره اندیشهٔ آزادی و استقلال خراسان را به سر می پرورانید.

ج- هرگاه جمله یی با یکی از واژه های بلی، نه، نی، خیر، درست و امثال آنها آغاز شود، پس از آن واژه علامت (،) و در پی آن بقیهٔ جمله نوشته میشود؛ مانند:

بلی، من اشعار او را خوانده‌ام.

نه، گفتهٔ شما درست نیست.

نی، ناسنجیده نباید عمل کرد.

درست، میتوان این نظر شما را پذیرفت.

اما اگر این واژه ها تنها بیایند، پس از آنها (.) نوشته می شود؛ چون:

- آیا داستانت را تمام کردی؟

- بلی.

- آیا می خواهی غذایت را همین اکنون بخوری؟

نه.

۴- سمیکولن (؛):

الف) برای جدا کردن فقره ها و جمله هایی که پیهم آیند و به هم مربوط باشند؛ ولی ایجاب گذاشتن نقطه را ننمایند، آورده می شود؛ مانند: از بد کرداران نفرت دارم؛ از ساده لوحان بدم می آید؛ راستان و نیکو سرشتان را دوست دارم.

ب) در جمله های پیش از واژه های ((مثلاً، مانند، به حیث مثال، به گونه نمونه، چون)) و امثال آن که به منظور ایراد مثال بیایند نوشته میشود؛ مانند: سهو و فراموشی یا اشتباه و غلطی در کاربرد نشانه ها شاید نوشته‌یی را بی معنی گرداند یا غیر از آنچه نویسنده خواسته است، جلوه دهد؛ به حیث مثال: ...

۵- شارحه (:):

الف) در نقل مستقیم پیش از ناخنکهای دوتایی (:): گذاشته میشود؛ چون: افسری به سربازان گفت: «همواره در نگهداری و حفظ میهن خویش بیدار و هوشیار باشید.»

ج) پس از واژه های: ((مانند، چون، به حیث مثال، به گونه نمونه و...)) که به دنبال آنها مثال ذکر شود، گذاشته میشود.

۶- فاصله یا دش (-):

الف) پس از شماره های تقسیمات یک موضوع به بخشهای عمده و اساسی نوشته می شود؛ مانند:

مثنوی به طور عمده چهار قسم است:

۱- مثنوی حماسی.

۲- مثنوی غنایی.

۳- مثنوی عرفانی.

۴- مثنوی حکمی.

(ب) به منظور تفسیر و توضیح یک واژه یا عبارت نوشته می شود؛ مانند:

ناصر خسرو - شاعر مبارز و دانشمند زبان دری - به سال ۴۸۱ هـ. زنده گی را پدرود گفت.

یا: محمود طرزی - پرکارترین مترجم آثار ابداعی و روزنامه نگار توانا - اشعار زیادی نیز سروده است.

۷- نشانه پرسش یا سوالیه (؟) :

(الف) پس از واژه، فقره و جمله ای که پرسش مستقیم - و نه غیر مستقیم - را داشته باشد، نوشته می شود؛ مانند:

شما امروز کجا می روید؟

یا: من از وی پرسیدم: ((چه وقت رهسپار هرات می شوی؟))

این نشانه در پایان پرسش غیر مستقیم به کار نمی رود؛ بلکه (.) گذاشته می شود؛ مانند:

من از وی پرسیدم که چه وقت رهسپار هرات میشود.

۸- نشانه ندا یا نداییه (!) :

(الف) پس از واژه هایی که در محل ندا باشد نوشته می شود؛ مانند:

خداوندا، مرا در کارهای نیک یاری ده!

اگر واژه ها بیانگر هیجانها، عواطف و تأثرات تنها به کار روند نشانه (!) پس از آنها نوشته می شود؛ مانند:

آه!

آه، چه درد جانکاهی!

دریغا!

دریغا، آن قهر کرده را سیر ندیدم!

حسرتا!

حسرتا، که بیست سال از دیدار مادر محروم ماندم و تا دم مرگش نتوانستم او را ببینم!

د) برای تمسخر و استهزا یا شوخی در پایان جمله‌هایی که ظاهراً جدی و باورکردنی باشند به کار می‌روند؛ مثلاً: در بارهٔ شخص نادان و بیسوادی چنین گفته شود:

این است نویسندهٔ توانا و دانشمند نامور کشور!

۹- ناخنکهای دوتایی (()):

الف) برای انتقال مستقیم قول دیگران به صورت حکایتی - یعنی از زبان کسی - یا برای نقل قول مستقیم دیگران از کتابهای مأخذ پس از (: به کار می‌رود؛ مانند:

در کتاب هفت قلزم امین احمد رازی چنین آمده است: ((بهمن فرمود تا دانشمندان، زبان فارسی فصیح وضع کردند و آن را دری نام نهادند)).

ب) برای نشان دادن برخی نامهای خاص (اشخاص، اشیا، جای‌ها و اصطلاحها) نوشته می‌شود؛ مانند:

((مثنوی معنوی)) را چندین بار خوانده‌ام.

مناجات

ره تحقیق را بر من نمودی
به فضل خویش آگاهم بداری
به فضل خویش گویا کن زبانم
نیاید باطمینان دیگر فرا چشم
گشاده کن تمام مشکلم را
که تا یابم در آن امن و سلامت
مپوشان بر من احوال شریعت
مکن موقوف یکسر در حروfum
مقدر از عبودیت کن اسمم
زیادت کن تو هر لحظه یقینم
به فضل خو درسان جانم به حالات
که تا بفزایدم هر دم هدایت
رهایی ده مرا از خود پرستی
که تا باشم ز ارباب معانی
به فضل خود مرا میدار آگاه
که هست او گوهرکان حقیقت
برد او در جهان از سالکان گو
یقین دان کو رونده واصل آمد
که بس آلوده می بینم دهانم
درین اُمت نباشد شد یقینم

خداوندا! چو تو فیقم فزودی
همی خواهم بدین راهم بداری
که تا گردد نهانیها عیانم
به نور حق، بینا شد مرا چشم
به حکمت ها مزین کن دلم را
بده در راه شرع استقامت
مرا منع کن از مال شریعت
بر اسرار شریعت ده وقوفم
منور کن به نور شرع چشمم
ز چرک شرک صافی کن تو دینم
مگردانم مقید در خیالات
رفیق راه من گردان عنایت
جدایی ده وجودم را ز هستی
حیاتم بخش از آب معانی
ملغزان پای جهدم را درین راه
شناسم ده به سلطان حقیقت
شناسا کن مرا با حضرت او
کسی را کو شناسش حاصل آمد
نیارد نام او بردن زبانم
زمن عاصی تری چندان که بینم

نکردم یک عمل هرگز خدایی

که از دوزخ بیابم زان رهایی

عطار

معنی	لغت
زینت دهنده.	مزین
نعمت دهنده، احسان کننده.	منعم
بنده گی کردن.	عبودیت
جمع معنا.	معانی
جمع سالک، زاهد، عارف.	سالکان
گنہگار	عاصی

xxxxx

تمرین

مناجات متذکره را معنی کنید!

ومن الله التوفیق



وزارت مبارزه علیه مواد مخدر

جوانان عزیز!

استعمال مواد نشه آور امراض مهلكى چون
ايدز، زردى و غيره را همراه دارد.

كوكنار باعث ايجاد و يا تقويت بى امنيتى،
تروريزم، جرم، ظلم و اعمال ضد
انسانى ميشود.

به خاطر مقابله با پديده شوم اعتياد و مواد مخدر
دوستان شايسته و خوب انتخاب كنيد . دوستى
با افراد معتاد زندگى شما را تباه مى نمايد.